

پیشگفتار

رفتارهای انسان به استثنای برخی بازتابهای ساده و احشایی به انگیزه بستگی دارد؛ به عبارت دیگر ظهور رفتار انسان تنها به وجود محرک و متغیرهای ژنتیک وابسته نیست بلکه شدت و فرکانس متغیرهای مداخله‌گر درون ارگانیزمی در پدیدآیی رفتارهای انگیزشی و هیجانی سهم به‌سزایی دارند.

در این اثر سعی کرده‌ایم تا متغیرهای مداخله‌گر درون ارگانیزمی را از دیدگاههای مختلف روان‌شناسی مورد بحث و بررسی قرار دهیم و در چهارچوب این مباحث روشن کنیم کدام نظریه‌ها از جنبه تاریخی اهمیت دارند، کدام نظریه‌ها در حال حاضر مبنای کار محققان این رشته‌اند و کدام نظریه‌ها می‌توانند در آینده سیر تحولی داشته باشند.

مطالب این کتاب در پنج بخش (چهارده فصل) ارائه شده است. در بخش اول ضمن تعریف انگیزش و بیان جایگاه آن در روان‌شناسی، مسائل مربوط به مبانی فیزیولوژیک انگیزش بررسی شده است.

در بخش دوم، نظریه‌های روان‌تحلیل‌گری (psychoanalysis) و کشاننده‌ای (drive theory) - که از لحاظ بینش بالینی و تجربی از یکدیگر متمایزند ولی هر دو کاهش نیاز و تنش را مبنای رفتار در نظر می‌گیرند - در یک جا مورد بحث واقع شده‌اند. نظر به اینکه هر دو نظریه به مدت طولانی بر پژوهشهای روان‌شناسی سیطره داشته‌اند؛ لذا جای بیشتری را در این کتاب به آنها اختصاص داده‌ایم.

در بخش سوم کتاب، نظریه‌های میدانی (field theory)، انگیزه پیشرفت (achievement motive theory) و یادگیری اجتماعی (social learning theory) مورد بحث است. هر سه این نظریه‌ها به عنوان نظریه انتظار - ارزش نام‌گذاری شده‌اند، چرا

که هر سه، رفتار را تابعی از هدف مورد انتظار و ارزش هدف در نظر می‌گیرند و از روش تجربی سود می‌جویند.

نتایج پژوهش‌های سالهای اخیر پیرامون روان‌شناسی انگیزش نشان می‌دهد که محققان این رشته علی‌رغم تلاش و کوشش بسیار نتوانسته‌اند نسبت به بسط و گسترش نظریه‌های هال، لوین، فروید و اتکینسون توفیق چندانی به دست آورند؛ اما شاید بتوان مباحث آنان را به عنوان تاریخچه روان‌شناسی انگیزش در نظر گرفت. البته این امر به معنای کم‌اهمیت بودن نظریه‌های انگیزش فروید، هال، لوین و اتکینسون نیست؛ زیرا این نظریه‌ها بی‌شک نقش ارزنده‌ای در پژوهش‌های انگیزش داشته‌اند. با توجه به یافته‌های پژوهشی، برای شناخت بهتر روان‌شناسی انگیزش به نظریه‌های جدیدی نیازمندیم و تلاش پژوهشگران سالهای اخیر خود مؤید این مطلب است. برای روشن شدن این ضرورت و اینکه چرا اهمیت نظریه‌های فروید، هال، لوین و اتکینسون به حد پیشین نیست، این نکات را متذکر می‌شویم:

۱. رفتار انگیزشی انسان تنها به اصل تعادل حیاتی بستگی ندارد، بلکه باید در کنار این اصل و اصل لذت‌طلبی به اصول دیگر برانگیزنده رفتار نیز توجه کرد. اصل تعادل حیاتی نمی‌تواند اساس و مبنای نظریه‌های انگیزشی به شمار آید؛ چرا که در بعضی رفتارهای انسان، ارگانیزم به حالت تعادل بازمی‌گردد. همچنین پذیرش اصل لذت‌طلبی به عنوان اصل انگیزشی، قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد؛ زیرا بسیاری از رفتارهای انسان در جهت اصل لذت‌طلبی نیست.

۲. در یک نظریه انگیزشی مناسب لازم است به حد کافی به خود توجه شود؛ زیرا مسائلی از قبیل تصور از خود (self image)، خودپنداشت (self concept)، خودنظم‌جویی (self regulation) و خودمهارگری (self control) نقش مهمی در رفتارهای انگیزشی ایفا می‌کنند.

۳. یک نظریه انگیزشی مناسب باید به فرایندهای شناختی از قبیل قواعد تصمیم‌گیری، قضاوت‌های اجتماعی، پردازش حافظه‌ای و فرایندهای عاطفی مانند احساس گناه، شرم، غرور، ترحم، شادی، ناامیدی، حسادت و ترس توجه داشته باشد.

با توجه به این موارد، نظریه‌های مذکور در مجموع ناپسندیده به نظر می‌رسند؛ زیرا در تمام آنها اصل لذت‌طلبی مبنای رفتار در نظر گرفته شده و همه آنها، غیر از اتکینسون، اصل تعادل حیاتی را پذیرفته‌اند. تنها سازه‌شناختی که در نظریه لوین و اتکینسون مطرح می‌شود، سازه انتظار (expectancy) است و در هیچ کدام از این نظریه‌ها تفاوتی بین هیجان‌هایی که بر مبنای لذت و تنفر تجلی پیدا می‌کنند، در نظر گرفته نمی‌شود. اینها در مجموع دلایلی است که محققان برای جنبه تاریخچه‌ای نظریه‌های مذکور ذکر می‌کنند.

در بخش چهارم، نظریه‌های اسنادی (attribution theory) و انسان‌نگری (humanistic theory) شرح داده شده‌اند. این نظریه‌ها در چند جنبه بنیادی با یکدیگر تفاوت دارند ولی هر دو نظریه بر این فرض مشترک استوارند که انسان نیاز دارد خود و محیط اطراف خویش را بشناسد و فرایند تحول وی ناشی از ویژگی ذاتی است؛ به همین دلیل این دو نظریه از نظریه‌های فروید و هال فاصله می‌گیرند.

در حال حاضر نظریه‌های یادگیری اجتماعی، اسناد و انسان‌نگری از اهمیت بیشتری برخوردارند. بی‌تردید آنچه دلارد، میلر، باندورا و میشل در نظریه یادگیری اجتماعی مطرح کرده‌اند، امروزه در روان‌شناسی انگیزش اهمیت کمتری دارد. همچنین آنچه در روان‌شناسی انسان‌نگر و در آثار آلپورت و مزلو مشاهده می‌شود در تحقیقات امروزی روان‌شناسی انگیزش تأثیر چندانی ندارد. البته آثار جدید باندورا خصوصاً آثاری که در آن مفهوم تأثیر خود (self efficacy) مطرح می‌شود و پژوهش‌های رُتر در زمینه مسند مهار‌گذاری (locus of control) که در چهارچوب نظریه یادگیری اجتماعی است، مسائل مهم عصر حاضرند. افزون بر این، در نظریه انسان‌نگری نقش خود در فرایند انگیزش و سازه‌های شخصی (personal constructs) کلی موضوع تحقیق در روان‌شناسی انگیزش است. همچنین در بین تحقیقات سالهای اخیر می‌توان به نقش نظریه اسناد پی برد، خصوصاً که تلاش‌هایی صورت گرفته تا تأثیر هیجان‌های مختلف را در رفتار انسان توضیح دهد. بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که پژوهش‌های اسنادی همیشه با مسائل مربوط به خود سر و کار دارد، به‌ویژه که

ادراک خویشتن (self perception) و خودشناسایی (self knowledge) در آنها اصول موضوعه و مبنای رفتارهای انگیزش در نظر گرفته می‌شود. شاید به این دلیل و به سبب ارتباط تنگاتنگی که این نظریه با روان‌شناسی شناختی دارد و همچنین تأثیر کاربردی آن در روان‌شناسی تربیتی و سازمانی بتوان نظریه اسناد را مؤثرترین نظریه انگیزشی در مجموعه تحقیقات روان‌شناسی انگیزش به‌شمار آورد.

از بین نظریه‌های انگیزشی، نظریه روان‌تحلیل‌گری و نظریه انسان‌نگری به بینش بالینی بسیار وابسته و در عین حال از لحاظ جنبه‌های مهم دیگر با هم قابل مقایسه‌اند؛ برای مثال هال و گاهی فروید رفتار انسان را بدون واپس‌روی به فرایندهای ذهنی خصوصاً شناخت در نظر می‌گیرند و به جای آن براساس نظریه مکانیکی، انسان را مانند ماشینی تصور می‌کنند که یک منبع انرژی باعث حرکت وی می‌شود و دارای ارتباطات معین درونش و برونش (input and output) است. برعکس، صاحب‌نظران نظریه انتظار - ارزش مانند لوین، اتکینسون و رتر و صاحب‌نظران اسنادی مانند هایدن و کلی و روان‌شناسان انسان‌نگر مانند مزلو، راجرز و آلپورت انسان را از دیدگاه شناختی مورد توجه قرار می‌دهند. به عقیده این محققان فرایندهای ذهنی بین درونش و برونش دخالت می‌کنند و شناخت حاصل، رفتار انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. افزون بر این، بسیاری از آنان براین باورند که انسان به‌طور مستمر فعال است و نیاز به موتوری برای فعالیت ندارد. بیشتر این نظریه‌ها بر پدیده‌های متفاوتی متمرکزند و هر یک از آنها تبیین پدیده خاصی را به عهده دارند. با اینکه نظریه‌ها را نمی‌توان به صورت سلسله‌مراتبی و براساس محتوای آنها طبقه‌بندی کرد، در عین حال می‌توان یک یا چند نظریه را بر مبنای معینی مورد مقایسه قرار داد.

در بخش پنجم کتاب که مشتمل بر شش فصل است نتایج مربوط به مبانی فیزیولوژیک هیجان، نظریه‌های شناختی هیجان، نظریه‌های اختصاصی هیجان مانند خشم، شادکامی، غمگینی، نفرت، حسادت و غبطه، سوگ، عشق، شرم، گناه، خجالت و غرور، نظریه‌های تحولی هیجان، نظریه‌های اجتماعی و نقش فرهنگ در هیجان و نظریه‌های بالینی شامل رویکرد شناختی به نارساکنش‌وری

هیجانی، اضطراب، افسردگی، تنیدگی و رابطه هیجان با سلامت روانی بحث و بررسی می‌شوند.

با توجه به اینکه «شناخت» جنبه‌ای ضروری از هیجان است و هیجان در چهارچوب نظام پردازش چند مؤلفه‌ای در نظر گرفته می‌شود، دیگر بحث تقدم و تأخر هیجان و شناخت نامربوط تلقی می‌گردد. ما بر اساس زندگی روزمره هیجانهای اختصاصی داریم، همان‌گونه که در زندگی روزمره هیچ مشکلی برای تمیز عصبانیت و شادی یا شرم و اضطراب نداریم. نظریه پردازان در مورد هیجان از دیدگاه تحولی با ملاحظات خاصی همراه است، در نتیجه روان‌شناسی تحولی به‌طور اجتناب‌ناپذیری با مسائلی در مورد آثار طبیعت در برابر تربیت سر و کار دارد و از این نگاه نظریه تحولی احتمالاً توجه خاصی به مبانی زیستی اجتماعی دارد. در چهارچوب نظریه‌های اجتماعی، هیجان پدیده‌ای اجتماعی است که در ارتباط با سایر مردم آشکار می‌شود؛ برای مثال وقتی که با شخص دیگری به صورت مستقیم یا غیر مستقیم ارتباط برقرار می‌کنیم، سلسله‌ای از هیجانها به‌طور مداوم در ما پدید می‌آید و تظاهرات هیجانی ما در برخورد با شخصی که با او در ارتباطیم عاملهای تحریکی برای وی ایجاد می‌کند و طرف مقابل نیز به نوبه خود با واکنشی که نشان می‌دهد محرکی برای ما به شمار می‌آید و بالاخره هیجان در تمام اختلالهای عاطفی معنای ضمنی دارد. روان‌گسیختگی در برگیرنده تغییرات هیجانی است، روان‌آزردگی به اضطراب وابسته است، جامعه‌سئیزی ریشه در فقدان آشکار هیجان دارد، اختلالهای روانی عمومی و انواع مختلف رفتار نابهنجار ریشه در مشکلات هیجانی دارند و حتی عقب‌ماندگی ذهنی هم عقب‌ماندگی هیجانی در نظر گرفته می‌شود.

موضوعها و مسائلی که در این کتاب مورد بحث و بررسی قرار گرفته در سطحی است که معمولاً برای دانشجویان دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته روان‌شناسی طرح می‌گردد؛ با وجود این سعی شده است تا مطالب به گونه‌ای ارائه شود که دیگر علاقه‌مندان به مباحث انگیزش و هیجان بتوانند از آن بهره‌مند شوند.

با اذعان به اینکه این کتاب بدون نقص و اشتباه نیست، انتظار می‌رود استادان و همکاران بزرگوار بر نویسنده منت گذارده، نقایص را متذکر شوند تا در فرصتهای بعدی اصلاح گردد. در خاتمه از بزرگوارانی که با مطالعه پیش‌نویس و اظهارنظر و ارائه پیشنهادهای ارزنده این مجموعه را تکمیل کردند و همچنین از مسئولان محترم سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها و به‌ویژه سرپرست و اعضای محترم گروه روان‌شناسی «سمت» که امکان چاپ و توزیع این کتاب را فراهم آوردند، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می‌نمایم.

محمد کریم خداپناهی

بهار ۱۳۸۵

مقدمه

در تحقیقات روان‌شناسی انگیزش دو بینش اساسی و متفاوت وجود دارد؛ یکی بینش علمی و تجربی و دیگری بینش بالینی و غیرتجربی. اگرچه هر یک از این دو بینش دارای مزایا و معایبی است، برای تمام محققان این رشته، سؤال اساسی این است که علت رفتار انسان چیست؟

۱. بینش تجربی. تفوق راهبرد تجربی این است که تعیین‌کننده رفتار را می‌شناسیم و می‌توانیم رابطه ریاضی بین متغیرها را مشخص کنیم. این بینش به قوانین حرکت در فیزیک گرایش دارد، برای مثال وقتی می‌خواهیم پیش‌بینی کنیم که نیروی جاذبه یک شیء بر شیء دیگر چقدر است، بایستی ابتدا جرم هر دو شیء را بشناسیم. افزون بر این باید نسبت به عوامل دیگر از جمله فاصله بین اشیا شناخت داشته باشیم. بدین ترتیب می‌توانیم به کمک آزمون تجربی تعیین کنیم که نیروی جاذبه بین اشیا با حاصل ضرب جرم آنها نسبت مستقیم و با مجذور فاصله آنها از هم نسبت معکوس دارد.

$$G = \frac{m_1 \times m_2}{r^2} = \frac{\text{جرم شیء دوم} \times \text{جرم شیء اول}}{\text{مجذور فاصله اشیا}}$$

حال به مسئله‌ای اشاره می‌شود که مربوط به جاذبه بین اشخاص است. وقتی چند کودک در اطاق بازی می‌کنند و از طرف والدین به صرف غذا دعوت می‌شوند، یک روان‌شناس می‌تواند پیش‌بینی کند چه مدت زمان طول می‌کشد تا کودکان بازی خود را رها کنند (تأخیر واکنش) یا اینکه با چه سرعتی برای خوردن غذا بروند (شدت واکنش). برای این کار روان‌شناس باید تعیین‌کننده‌های جستجوی

غذا را بشناسد و ارتباط ریاضی بین آنها را کشف کند. کمی تفکر در این باره ما را متوجه عواملی می‌کند که تأخیر و شدت واکنش رفتار جستجوی غذا را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ برای مثال، میزان تأخیر و واکنش کمتر بچه‌ها در رفتن به سوی غذا یا سرعت و واکنش بیشتر آنها بستگی به فاصله زمانی آخرین صرف غذا (سطح محرومیت) و میزان شکم‌پرستی آنها (انگیزه تغذیه) دارد. افزون بر این رفتار جستجوی غذا، به نوع غذا (میزان جذابیت)، میزان بیزاری کودکان از بازی، ترس از تنبیه والدین و میزان خستگی کودکان بستگی دارد.

در حالت آرمانی روان‌شناس سعی می‌کند یک الگوی انگیزشی برای جستجوی غذا ارائه دهد، الگویی که می‌تواند بدین صورت باشد:

$$\text{ترس} \times \text{میزان جذابیت} \times \text{انگیزه تغذیه} \times \text{سطح محرومیت} = \text{انگیزه جستجوی غذا} \\ \text{میزان خستگی} - \text{میزان بیزاری} +$$

شایان ذکر است که برای پیش‌بینی تأخیر یا شدت واکنش کودکان ضرورتی ندارد که تاریخچه یادگیری کودکان را بشناسیم؛ اینکه چگونه آنها به این یا آن نوع غذا علاقه پیدا کرده‌اند یا چه چیز باعث بیزاری و خستگی آنها شده است بلکه آنچه اهمیت دارد شناخت متغیرهای حاضر است. طبیعی است که فهرست کردن کلیه تعیین‌کننده‌های رفتار مشکل است و ذکر خصوصیات ارتباط ریاضی بین آنها به مراتب مشکل‌تر.

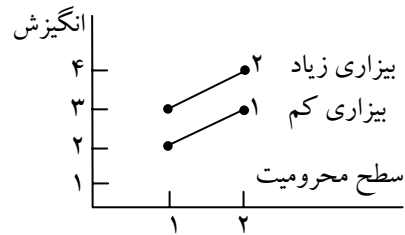
مشکل اساسی ناشی از این واقعیت است که تعیین‌کننده‌های رفتار هم‌ارز نیستند؛ ولی در عین حال می‌توان تعیین کرد که رابطه بین مؤلفه‌های الگوی انگیزشی جمع‌پذیر است یا مضربی؛ مثلاً در معادله مذکور سطح محرومیت و بیزاری به صورت جمع‌پذیر با یکدیگر رابطه دارند. در جدول ۱ به سطح محرومیت و بیزاری ارزش اختیاری ۱ و ۲ داده شده و در جدول جمع این مقادیر نشان داده شده و حاصل آن به صورت نمودار ترسیم شده است (شکل ۱).

برعکس، وقتی سطح محرومیت و بیزاری با یکدیگر رابطه مضربی داشته باشند، مقادیر خانه‌های جدول تغییر پیدا می‌کند (جدول ۲). از شکل ۲ چنین استنباط

می شود که دو خط از یکدیگر دور می شوند. خطوط موازی بیانگر رابطه جمع پذیری و خطوط واگرا مبین رابطه مضربی متغیرهاست.

جدول ۱ رابطه جمع پذیری محرومیت و بیزاری

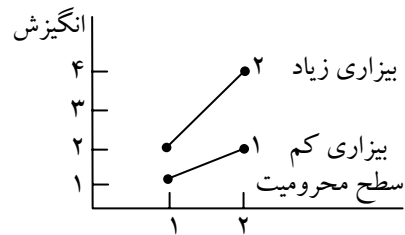
		سطح محرومیت	
		۱	۲
بیزاری	۱	۲	۳
	۲	۳	۴



شکل ۱ نمودار رابطه جمع پذیری محرومیت و بیزاری

جدول ۲ رابطه مضربی محرومیت و بیزاری

		سطح محرومیت	
		۱	۲
بیزاری	۱	۱	۲
	۲	۲	۴



شکل ۲ نمودار رابطه مضربی محرومیت و بیزاری

روان شناسان برای اینکه رابطه حقیقی بین مؤلفه های یک الگو را تعیین کنند، معمولاً متغیرهایی را که در یک موقعیت آزمایش مؤثرند، دستکاری می کنند؛ مثلاً آزمودنیهای بیزار شده و بیزار نشده را چهار یا هشت ساعت از غذا محروم کرده، سپس آنها را به صرف غذا دعوت می کنند و بعد، میزان تأخیر یا شدت واکنش آنها را اندازه می گیرند و بدین ترتیب رابطه ریاضی بین بیزاری و گرسنگی را به دست می آورند.

به طور خلاصه می توان چنین نتیجه گرفت که در تحقیقات تجربی سعی بر این است که برای تبیین و توضیح رفتار، فرمول یا الگوی ریاضی ارائه شود. این الگوها به صورت تجربی آزمایش می شوند؛ بدین معنی که فرد در شرایط معینی که تمایل دارد به کنترل متغیرها می پردازد و چنین رفتار مشاهده شده ای می تواند سند با ارزشی

برای الگوی مورد نظر تلقی گردد.

۲. بینش بالینی. روان‌شناسان بالینی سعی می‌کنند برای شناخت علت رفتار انسان، در ابتدا یک یا چند اصل رفتار را مطرح کنند، مانند اینکه «انسان در جهت خودشکوفایی (self realization) تلاش می‌کند» یا «انسان برای ارضای امیال پرخاشگری و جنسی کوشش می‌کند» و آنگاه مجموعه‌ای از یافته‌های بالینی، تاریخی و تجربی را جمع‌آوری کرده، از ادعای خویش دفاع می‌کنند. برعکس بینش تجربی، در بینش بالینی تلاشی برای ارائه الگوی ریاضی صورت نمی‌گیرد ولی در مقابل سعی می‌شود طیف وسیعی از پدیده‌ها ادراک گردد؛ برای مثال در نظام فروید فرض می‌شود که کوشش برای ارضای امیال پرخاشگری و جنسی از طریق رؤیاها، رفتارهای روان‌آزرده و فعالیت‌های خلاق و تصنعی تجلی می‌یابد. غالباً تحلیل تاریخی مبتنی بر تاریخچه تحولی (فردی) اساس گرایش‌های انگیزشی را تشکیل می‌دهد. گرچه این فرضیه‌ها به صورت قطعی قابل اثبات و نفی نیستند، در عین حال می‌توانند در شکل‌گیری نظریه‌ها و تحقیقات مؤثر واقع شوند و نظریات با ارزشی درباره علت رفتار انسان ارائه دهند.